



روزنامه
مجلس شورای اسلامی
کارپردازی - اداره کارگزینی
شماره ۱۱/۱۱۰۰
شماره ۳۴۵۴/۳۴۵۴
تاسیس ۱۳۰۵ خرداد ماه

بوسه این اطلاع برابر قانون استخدام کارمندان اداری مجلس شورای ملی
و بودجه مصوبه از تاریخ ۱۳۴۳ تا ۱۳۴۴
و به استناد رأی هیئت مدیره که در جلسه ۱۳۴۳/۱۱/۱۱
مجلس شورای اسلامی تصویب شده است
مجلس شورای اسلامی



معرفی مدیران کتابخانه مجلس شورای اسلامی

منصوره تدین پور

مدیر مرکز اسناد کتابخانه مجلس

دوید پورانی - رئیس اداره کارگزینی مجلس شورای ملی

یادداشت

روز چهارشنبه ۲۶ بهمن ۱۳۷۹ با قرار قبلی و به منظور دیدار با سرکار خانم فخری راستکار، از پیش کسوتان کتاب و کتابداری در ایران و چهارمین رئیس کتابخانه مجلس، به اتفاق جمعی از همکاران کتابخانه در منزل ایشان حضور یافته ضمن تازه کردن دیدارها بار دیگر تاریخ کتابخانه مجلس شورای اسلامی را ورق زدیم. با سپاس از این که ما را پذیرا شدند، امید است که بتوانیم به عنوان کتابدار از رهنمودهای ایشان بهره بگیریم.

من اولین زنی بودم که در کتابخانه و مجلس شروع به کار کردم. کارهای دفتری، ثبت کتاب، خرید کتاب و جلسه‌های شورای کتابخانه، همه را من اداره می‌کردم، چون کتابدار کم‌داشتند و معاون کتابخانه آقای عماد هم رفته بود انگلیس دوره ببیند. آقای ابراهیم شریفی رئیس کتابخانه بود و کتابخانه مجلس فقط دو نفر کارمند داشت و با من سه نفر می‌شد. این بود که کارهای تخصصی کتابداری همه را به من دادند. تقریباً چهار سال در سالن کتابخانه کتاب می‌دادم. ساعت کار کتابخانه یک ساعت با ساعت کار ما فاصله داشت؛ یک ساعت صبح زودتر می‌آمدیم و آخر وقت یک ساعت وقت داشتیم که به کارهای دیگر برسیم. در کتابخانه یک نفر کتاب‌های آلمانی را فیش می‌کرد و یک نفر کتاب‌های روسی را. آقای راشد کتاب‌های عربی را فیش می‌کردند. برای کتاب‌های فارسی، فرانسه و انگلیسی هم من فیش می‌نوشتیم. اعضای شورای کتابخانه در آن زمان مرحوم فروغی و آقای حکیم‌الملک و آقای تقی زاده و مرحوم تربیت بودند. در حین کار در کتابخانه، دانشکده ادبیات را تمام کردم و در دوره دکترا هم شدم و یک سال هم آن دوره را گذراندم ولی به دلیل گرفتاری‌های کتابخانه نتوانستم تمام کنم.

س: مقطع فوق لیسانس را هم گذرانید؟
ج: آن وقت فوق لیسانس نبود؛ آنهایی که معدل کافی داشتند و لیسانس می‌شدند، می‌توانستند در دوره دکترا شرکت کنند، اما من بعداً در کلاس‌هایی که یونسکو گذاشته بود و بعد دوره تکمیلی که سازمان ملل گذاشت و دوره فوق لیسانس بود در هر دو دوره عملی و تئوری شرکت کردم، ولی دنبال دکترا نرفتم، چون با گذراندن دوره ادبیات، راه مطالعه را یاد گرفتم و آن قدر کتاب زیر دستم بود که بتوانم مطالعه کنم و برایم کافی بود، به تیترا دکترا را هم احتیاج نداشتم. بعد از آن مرا به اداره بررسی و تحقیق فرستادند که آقای حائری آن جا بودند. من در آن جا دو جلد فهرست نوشتم. یکی فهرست کتابخانه مرحوم رهی معیری که به کتابخانه مجلس اهدا شده بود و می‌خواستند جشن بگیرند؛ گفتند بایستی در عرض سه ماه این‌ها را فهرست کنی و بفرستی چاپخانه چاپ کنند تا در جشن به هر کس یک جلد فهرست بدهند. کتابخانه مرحوم رهی شامل ۱۶۶۲ جلد چاپی و ۲۳ جلد خطی بود. دیگری جلد هشتم فهرست کتابخانه مجلس که شامل

گفت و شنودی با سرکار خانم راستکار
س: سرکار خانم راستکار، ضمن تشکر از شما که از همکاران قدیمی و صمیمی کتابخانه مجلس هستید، خواهش می‌کنم خودتان را معرفی و از گذشته و خاطراتی که دارید بفرمایید؟

ج: من با یک بیت شعر می‌توانم خودم را معرفی کنم. بودم آن روز من از طایفه ذرد گشان

که نه از تاک نشان بود و نه از تاک نشان
من در ۱۵ آبان سال ۱۲۹۵ شمسی در تهران متولد شدم. دیلمه بودم که وزارت فرهنگ اولین دوره کتابداری در ایران را در سال ۱۳۱۵ و ۱۳۱۶ برگزار کرد. در آن کلاس کسانی که در کتابخانه‌های ایران کار می‌کردند برای شرکت در دوره دعوت شدند، ولی من چون علاقه داشتم، به صورت داوطلب شرکت کردم. در آن دوره برای کاتالوگ کردن و سیستم‌های مختلف کتابداری کتاب‌های خطی و چاپی، تاریخ کتاب و کتابخانه استادان زیادی داشتیم. از استادان ما مرحوم بهمنیار، مرحوم دکتر بیانی، آقای دکتر حق نظریان (که سیستم کتابداری خارجی را به ما درس می‌دادند) آقای فریار و مرحوم تربیت (موسس کتابخانه تربیت) بودند؛ در آن دوره تصادفاً من شاگرد اول شدم؛ بنابراین دو تا کتابخانه از من دعوت کردند که بروم آن جا کار کنم. یکی کتابخانه مجلس بود و یکی کتابخانه دانشکده ادبیات، که آقای دکتر حق نظریان رئیس آنجا بود. در زمان گذراندن دوره کتابداری ما را برده بودند همه کتابخانه‌ها را دیده بودیم. من خودم کتابخانه مجلس را انتخاب کردم. از محیط کتابخانه مجلس بیشتر خوشم آمده بود.

از سال ۱۳۱۹ به عنوان کارشناس کتابداری به صورت قراردادی در کتابخانه مجلس شروع به کار کردم. آن وقت رئیس مجلس مرحوم حاج محتشم السلطنه اسفندیاری بود و تا آن موقع در مجلس و کتابخانه هیچ زنی نبود.

سرکار خانم فخری راستکار فرزند حبیب الله راستکار (اسعدالسلطنه) در سال ۱۲۹۵ شمسی در تهران متولد شد. دوره ابتدایی و متوسطه را در دبیرستان شمس المدارس تهران به پایان برده در سال ۱۳۱۶ شمسی در اولین کلاس کتابداری در ایران که از سوی وزارت فرهنگ وقت تشکیل شده بود، شرکت نموده به اخذ گواهینامه کتابداری نایل شد. در مرداد ماه ۱۳۱۹ به عنوان کارمند فنی به صورت قراردادی در کتابخانه مجلس مشغول و ضمن خدمات فرهنگی به تحصیل زبان انگلیسی و آلمانی پرداخت. ایشان در سال ۱۳۲۹ به دریافت لیسانس ادبیات فارسی نایل گردید. در آبان ۱۳۳۱ در دوره کتابداری، که با همکاری دانشگاه تهران و یونسکو تشکیل شده بود، شرکت کرده و موفق به دریافت گواهینامه شد. همچنین در مهر ۱۳۳۳ در دوره تکمیلی کلاس‌های فوق که از سوی سازمان ملل متحد در دانشگاه تهران تشکیل شده بود، شرکت و به اخذ درجه فوق لیسانس کتابداری نایل گردید. خانم راستکار در سال ۱۳۴۰ و در زمان ریاست دکتر تقی تفضلی، به معاونت کتابخانه انتخاب و در سال ۱۳۴۶ پس از انتقال دکتر تفضلی به دانشگاه تهران، به سمت ریاست کتابخانه منصوب گردید و تا سال ۱۳۵۲ در این سمت به کتابخانه مجلس خدمت نموده در سال ۱۳۵۲ پس از ۳۳ سال و سه ماه خدمت بنا به تقاضای خودشان بازنشسته شد.

آثار قلمی ایشان عبارتند از:

- ۱- فهرست کتب خطی کتابخانه مجلس (جلد ۸)
- ۲- فهرست کتاب‌های خطی و چاپی کتابخانه مرحوم رهی معیری اهدایی به کتابخانه مجلس.
- ۳- تهیه فهرست برای کتاب‌های چهارصد کتابخانه دبیرستان‌های تهران.
- ۴- تهیه فهرست کتب فارسی، عربی، فرانسوی و انگلیسی کتابخانه مجلس.

چهارصد جلد نسخه خطی و البته فقط دیوان اشعار بود. در سال ۱۳۴۰ حکم معاونت کتابخانه را برای من صادر کردند. تا سال ۴۶ معاون کتابخانه بودم. از سال ۱۳۴۶ تا آخر سال ۱۳۵۲ رئیس کتابخانه بودم و بعد هم تقاضای بازنشستگی کردم. سه سال خدمت قرار دادیم از سال ۱۳۱۹ تا ۱۳۲۲ که رسمی شدم را حساب نکردند؛ سی سال و سه ماه حساب کردند، در حالی که من سی و سه سال و سه ماه در کتابخانه کار کردم.

س: ارباب کیخسرو و شاهرخ در سال ۱۳۱۹، یعنی سال ورود شما به مجلس کشته شد؛ به نظر شما ارباب کیخسرو چه نقشی در ایجاد کتابخانه داشت؟

ج: ارباب کیخسرو شاهرخ نماینده و کارپرداز مجلس و یکی از موسسین کتابخانه مجلس بود که کتابخانه شخصی خودش را هم هدیه کرده بود به کتابخانه مجلس. دستخط فارسی و لاتین ایشان که کتابهای کتابخانه را صورت برداری کرده بودند، در کتابخانه موجود بود. اصولاً تاسیس کتابخانه مجلس با کتابهای مرحوم احتشام السلطنه و مرحوم ارباب کیخسرو شاهرخ و مقداری کتاب که ارباب از زردشتیان هندوستان گرفته بود، آغاز شد. فکر تاسیس کتابخانه نیز از مرحوم ارباب کیخسرو بود. کتابهایی که زردشتیان هند اهدا کرده بودند، یک کتابخانه چوبی مثبت کاری شده بسیار زیبا هم داشت که روی آن نوشته شده بود: «اهدایی انجمن زردشتیان به کتابخانه مجلس». موقعی که به ساختمان جدید آمدیم، نمی دانم آن کتابخانه چه شد ولی یادگار بسیار خوبی بود. بعد از آن مرحوم طباطبایی که نماینده مجلس بودند کتابخانه شان را دادند به مجلس. کتابخانه ایشان هم شامل کتابهای خطی و چاپی بارزنی بود. در حقیقت کتابخانه مجلس بیشتر از کتابهای اهدایی تشکیل شده بود. مجموعه کتابهای ناصرالدوله فیروز، کتابخانه آقای سلطان القزایی و کتابخانه مرحوم رهی، همه اهدایی بودند. کتابهایی را هم که مرحوم اعتصام الملک برای کتابخانه خریداری کرده بود، از بهترین کتابهای تحقیقی بود که استادها و دانشگاه و افرادی که خیلی باسواد بودند، همیشه می آمدند و از آنها استفاده می کردند.

در آغاز کار من، کتابهای چاپی، ۲۵ هزار جلد بود؛ فیش هم نداشت. دفتری بود که قفسه به قفسه نوشته بودند. موضوعات کتابها هم مخلوط و درهم بود و پیدا کردنش بسیار مشکل. ناچار بودم به حافظه مراجعه کنم و به زحمت کتاب پیدا می کردم. نمایندگان مجلس هم در آن زمان خیلی کتابخوان بودند، یعنی دائم در کتابخانه بودند و تمام فرصت بین کارشان را به کتابخانه می آمدند. مطالعه کنندگان دیگرمان استادها و دانشگاه بودند و کسانی که تحقیق می کردند و کتاب می نوشتند. بعدها دانشجویان هم اضافه شدند و بعد دبیرستانی ها. تا وقتی که آقای سردار فاخر حکمت رئیس مجلس بودند، مطالعه کننده خیلی زیاد بود. همه دلشان می خواست از کتابخانه استفاده کنند. خرجی هم نداشت؛ فقط یک کارت صادر می شد و می آمدند استفاده می کردند؛ ولی بعد از ایشان کتابخانه مجلس را محدود کردند به یک کتابخانه تشریفاتی که فقط از خارج و بین مجالس بیایند تماشا کنند و بروند. این خیلی بد بود که آدم زحمت بکشد، ولی کسی استفاده نکند. فقط در نمایشگاهها بیایند کتابهای خطی و تابلوهای کمال

الملک را تماشا کنند و بروند. گفتند دبیرستانی ها و دانشگاهی ها را راه ندهید، چون خودشان کتابخانه دارند. ساعت کار کتابخانه را هم جوری کردند که کسی نمی توانست از آن استفاده کند، یعنی دو ساعت و نیم صبح و دو ساعت و نیم بعدازظهر؛ بنابراین مطالعه کننده ها بسیار کم شدند. برای ساعت کار کتابخانه من با مهندس ریاضی اختلاف داشتم. دیدم وقتی آدم در کار خودش اختیار ندارد، دیگرماندن ندارد. مثلاً اگر می بیند که مستخدمی نادرست است بخواهد بگوید و به حرفش گوش ندهند، کتابخانه جای آدم نادرست نیست. ما نتوانستیم حالی کنیم. هر کس را می خواستند تنبیه کنند، می فرستادند کتابخانه، به دلیل این که ساعت کار جوری بود که کارمند بایستی چهار دفعه برود و بیاید و پولی هم اضافه تر از کارمندان دیگر مجلس نمی دادند. فردی که به این ترتیب به کتابخانه می آمد، به کار دیگر نمی رسید؛ صبح و عصر گرفتار می شد. من برای خودم حرفی نداشتم و دلم می خواست همیشه در کتابخانه باشم، ولی برای دیگران خیلی سخت بود. فرار می کردند خود را به ادارات دیگر منتقل می کردند. با این مشکلات دیدم دیگر جور در نمی آید، گفتم نمی توانم کار کنم و تقاضای بازنشستگی کردم.

س: بهترین خاطره تان در این ۳۳ سال که در کتابخانه تشریف داشتید چه بوده است؟

ج: عشق به کتابخانه جوری است که هر وقت انسان ببیند که کتابخانه روبه رشد است، بهترین خاطره است، بالندگی کتابخانه و معروف شدنش در دنیا برای من بهترین خاطره است. یکی از بهترین خاطرات من، راه اندازی دستگاه میکروفیلم کتابخانه است. باید بگویم که برای کتابخانه همه چیز می خریدند، اما استفاده نمی کردند. دستگاه میکروفیلم را خریده بودند و سه سال بود که در زیرزمین کتابخانه افتاده بود و اصلاً کسی بازش نکرده بود. آقای مهندس ریاضی دستور داد همه کسانی که از مجلس مامور شده اند به جاهای دیگر، باید برگردند به مجلس و همه را تنبیه کردند و فرستادند کتابخانه. یکی از این ها، آقای بود مهندس شیمی که منتقل شده بود به هفت تپه و کارخانه نیشکر. ایشان کاری در کتابخانه نمی توانست انجام دهد. چون کمی آلمانی می دانست، من گذاشتم که کتابهای آلمانی را فیش کند، ولی ایشان اصلاً با کتاب بیگانه بود و کتاب را نمی شناخت. تقصیری هم نداشت، کار مهندسی کرده بود. به ایشان گفتم: اگر می توانی برو دستگاه میکروفیلم را راه بیانداز و از یکی از کتابهایی که من می گویم عکس بردار؛ پانزده روز روزی یکساعت مرخصی می دهم برو در یک عکاسخانه و کار عکاسی را یاد بگیر. ایشان رفت و اتفاقاً در این مورد خیلی هم با استعداد بود، زود یاد گرفت و خیلی خوب کار کرد. وقتی آمد، یک قرآن قدیمی را که در نمایشگاه بود، دادم از صفحه اولش عکس برداشت.

س: کار عکس برداری را با قرآن شروع کردید؟
ج: بله؛ عکس را گذاشتم تا یک روزی که آقای مهندس ریاضی به کتابخانه آمد نشان دادم و گفتم این عکس با دستگاه عکاسی ما برداشته شده است. گفت مگر بازش کردید؛ گفتم بله. گفت کی این کار را کرده است، گفتم مهندس شهدادی. گفت مگر عکاسی بلد

است؟ گفتم رفته و یاد گرفته، برای این که این دستگاه بلامصرف نماند. گفت خیلی خوب بگذاریدش سر عکاسی و هر چه لازم دارید بنویسید بخریم. آن روزی که دستگاه عکاسی ما راه افتاد، من بسیار خوشحال بودم، برای این که فکر می کردم دستگاهی که کلی پول داده اند و خریده اند، این جا بی مصرف افتاده و همه می آیند و عکس می خواهند، ولی مانمی توانیم عکس بگیریم و بدهیم. بعد یک دستگاه جدید و اتوماتیک از هوست آلمان خریدند که خودش کتاب را ورق می زند و عکس برمی داشت و شرکت هوست سه ماه آموزش مجانی می داد به یک نفر که این دستگاه را خریده بود. مهندس شهدادی هر چه رفت نزد رئیس مجلس و تقاضا کرد که بفرستندش، قبول نکرد. بالاخره من رفته و گفتم یک نفر باید برود و کار با این دستگاه را یاد بگیرد؛ کسی که با این دستگاه کار می کند، واجد شرایط است. گفتند باشد، به شرط این که پول هواپیمایش را خودش بدهد، مجلس نمی دهد. او هم قبول کرد پول هواپیمایش خودش داد. آن جا هم مهمان بود و مجانی آموزش می دادند. رفت آموزش دید و برگشت؛ ولی وقتی برگشت، فکر می کرد خیلی می داند. هر چه نصیحتش کردم، گفتم شما در همین عکاسی اگر ترقی کنی می توانی به جایی برسی، قبول نکرد. شلوغ بود، کتابخانه را به هم می ریخت و اذیت می کرد، به روی خودم نیاوردم. روزی که رفته پیش رئیس مجلس و تقاضای بازنشستگی را کردم، گفت: حالا چرا می خواهید به این زودی بروید. گفتم: خسته ام دیگر نمی توانم کار کنم. اگر کارمند کتابخانه بودم، می ماندم، ولی سرپرست کتابخانه زیر دو فشار است: یکی فشار مطالعه کنندگان و کارمندان که همه ناراضی اند - مطالعه کننده ها کلی شکایت نوشته بودند برای زمان کار کتابخانه - یکی هم همکاری نکردن شما که هر چه می خواهیم، شما انجام نمی دهید.

آقای مهندس شهدادی هم در این بین رفته بود پیش کارپردازها و ذهن ها را برای خودش آماده کرده بود. رئیس مجلس گفتند: خیلی خوب حالا که اصرار داری، برو همه کارهایت را و هر چه هست تحویل بده به مهندس شهدادی و در عرض پانزده روز کارها را یادش بده. گفتم: می توانم تحویل بدهم، ولی نمی توانم یادش بدهم، چون ایشان اصلاً با کتاب بیگانه است، من چطور می توانم ظرف پانزده روز کتابداری یادش بدهم، ولی هر اشکالی داشته باشد هر وقت بیاید از من بپرسد، من به او می گویم. به آقای رئیس مجلس گفتم: در میان کارمندان کتابخانه واجد شرایطتر از آقای حائری کسی نیست. ایشان اهل کتاب و کتاب شناس است و زبان عربی را خیلی خوب می داند. رئیس مجلس گفت: ایشان از فهرست نویسی باز می ماند و کسی دیگر نیست تا فهرست هایمان را بنویسد. خلاصه من تحویل دادم به مهندس شهدادی آمدم بیرون. ایشان هم ده ماه بیشتر بعد از من نماند و تقاضای بازنشستگی کرد؛ به دلیل این که کارمندان و مطالعه کنندگان همه از او شکایت کرده بودند و بعد از او آقای حائری شدند رئیس کتابخانه.

س: راجع به شورای کتابخانه هم بفرمایید، وظایف اصلی شورا چه بود؟
ج: از ابتدا و جزء اساس نامه کتابخانه، می بایست یک

شورای عالی باشد که تایید کند کتاب‌هایی که به کتابخانه می‌آید، مناسب کتابخانه باشد. البته یک دفتر بزرگ هم داشتیم که مطالعه کنندگان هر کتابی را که می‌خواستند، می‌نوشتند که این کتاب مورد احتیاج است و ما جزء صورت کتاب‌های چاپی تقاضای خرید می‌کردیم. در مورد کتاب‌های خطی بایستی شورای عالی کتابخانه تصویب می‌کرد. همه اعضای شورا، کتاب‌شناس بودند. آقای فروغی، قبل از سال ۱۳۲۰ پیش از آن که نخست وزیر بشود، رئیس شورا بود. اعضای شورا نیز آقای حکیم الملک، آقای تقی زاده، مرحوم تربیت و آقای دکتر غنی بودند (کتابخانه دکتر غنی را هم کتابخانه مجلس خرید). غیر از اعضای شورا سه نفر کارپرداز هم حضور داشتند که می‌آمدند و می‌نشستند برای این که بودجه خرید کتاب را تصویب کنند. رئیس کتابخانه هم منشی شورا بود که یادداشت می‌کرد چه کتابی تصویب شده و چه کتابی رد شده است و بعد صورتش را برای کارپردازی می‌فرستاد و حسابداری پولش را می‌داد.

س: پس فقط شورا راجع به کتاب‌های خطی تصمیم‌گیری می‌کرد؟

ج: بله، کتاب‌های چاپی را خود کتابخانه تقاضا می‌کرد و صورت می‌داد. کتابفروشی‌ها می‌آوردند و می‌خریدیم. س: هیچ سیاست مشخصی وجود داشت که چه کتاب‌هایی را بخرید؟

ج: بله تا قبل از آقای مهندس ریاضی کتاب‌های تحقیقی را که به درد مقطع لیسانس به بالا بخورد می‌خریدیم. البته در موضوع علوم انسانی، کتاب علمی محض نمی‌خریدیم. بعد شورا دو تا شد: یکی شورای عالی بود و یکی شورای تقویم. اعضای شورای تقویم، عبارت بودند از آقای سلطان‌القرایی که کتاب‌شناس خوبی بود و مرحوم دکتر بیانی، آقای ایرج افشار، آقای دانش پژوه و آقای رکن‌الدین همایون فرخ. در این زمان رئیس شورای عالی آقای حکمت بود.

س: آیا از قبل بودجه‌ای برای خرید کتاب در نظر می‌گرفتند یا براساس نیاز بودجه تخصیص می‌دادند. آیا بودجه خرید کتاب سقف و محدودیتی نداشت؟

ج: نخیر اصلاً محدودیت نداشت. بودجه زیر نظر کارپردازی و توسط حسابداری پرداخت می‌شد و در کتابخانه کسی با پول کاری نداشت. هر چه می‌خریدیم، می‌فرستادیم کارپردازی تصویب می‌کرد و حسابداری پرداخت می‌کرد.

در زمان آقای مهندس ریاضی یک دفعه پانزده هزار جلد کتاب چاپی لاتین به درد نخور از کتابفروشی مسیو برای کتابخانه آوردند که بیشتر کتاب‌های درسی بود و هر کس می‌آمد، می‌پرسید این‌ها را چرا خریده‌اید. س: آن کتاب‌ها در مخزن باقی ماند.

ج: بله من یک نفر می‌بایست این پانزده هزار جلد کتاب را در قفسه بگذارم و بعد هم فیش بنویسم. من هم تقاضا کردم از مرحوم خانم مقدم که یکی از استادان کتابداری ما بود، یک خانم فرانسوی که به سه زبان انگلیسی، فرانسه و آلمانی مسلط بود و قبلاً رئیس کتابخانه موزه ایران باستان (موزه ملی) بود و بازنشسته شده، ناراحت و بی‌حوصله بود، گفتم اگر حوصله دارید بیایید کتابخانه مجلس و این کتاب‌ها را فیش کنید. البته

ایشان به عشق کتاب‌های قدیمی و با ارزش کتابخانه آمد. پس از فهرست کردن کتاب‌های کهنه و چاپ قدیم، کتاب‌های جدید را هم طبقه بندی کرد و در قفسه گذاشت و برایشان فیش نوشت. این خانم به کتاب و کتابخانه بسیار علاقه‌مند بود و خیلی هم به کتابخانه کمک کرد؛ مثلاً کتاب‌های قدیمی چند جلدی که یک جلدش کسری بود و یا کتابی باستان‌شناسی که یک صفحه‌اش ناقص بود با مکاتبات زیاد از فرانسه تهیه کرد و به تکمیل کتاب‌های کتابخانه پرداخت.

س: آیا در آن زمان تبادل منابع با کتابخانه‌های داخل یا خارج از کشور داشتید؟

ج: بله قبلاً ما با تمام کشورها مکاتبه داشتیم، یعنی نشریاتشان را برای ما می‌فرستادند. مجالس کشورهای دیگر هر قانونی که تصویب می‌کردند یا هر نشریه‌ای که داشتند را برای ما می‌فرستادند، ولی بعداً مکاتبه کتابخانه مجلس را با خارج از کشور تعطیل کردند و گفتند مکاتبه باید از راه دفتر مجلس باشد؛ در نتیجه خیلی به ضرر ما تمام شد. مثلاً بعضی از دستگاه‌های فیلم برداری را که برای ما فرستاده بودند، نامه‌اش به دفتر مجلس رفته، با تعطیل یک ماهه مجلس برخورد کرده و هیچ کس آن نامه را بازنگرفته بود که به کتابخانه بدهد؛ در نتیجه مقداری از دوربین‌های ما در انبار گمرک مانده بود و در زمان آتش سوزی انبار گمرک این دوربین‌ها هم سوخت و ما دوباره تقاضا کردیم و فرستادند، یعنی یک چنین خسارت‌هایی به کتابخانه وارد شد.

س: از مدارک مستندی که در کتابخانه موجود است، دفاتر ثبت اول و دوم و سوم است؛ این دفاتر ثبت را چه کسانی نوشته‌اند؟

ج: دفتر ثبت اول کتابخانه را خود اعتصام الملک نوشته. البته من آن موقع نبودم، دفتر بعدی را آقای حسین امین نوشت. کتاب‌های لاتین را مرحوم ارباب کیخسرو شاهرخ نوشته؛ کتاب‌های خطی صندوق را اعتصام الملک نوشته بود. در کتابخانه دو صندوق نسوز داشتیم؛ یک دفتر کوچک هم داشتیم که کتاب‌های نفیس منحصر به فرد خطی صندوق را که حالا در نمایشگاه گذاشته‌اند، در آن ثبت می‌کردند.

س: نشریات را چگونه تنظیم می‌کردید و به چه ترتیب سرویس می‌دادید.

ج: نشریات را سال به سال جلد می‌کردیم و به ترتیب سال در قفسه می‌چیدیم؛ قبل از این که چاپخانه از مجلس منتزع شود، در چاپخانه صحافی می‌شدند و بعد می‌دادیم صحافی‌های بیرون. در کتابخانه قدیم نشریات را داخل سالن کتابخانه در قفسه‌ها می‌گذاشتیم. در ساختمان جدید هم در طبقه بالا بود، ولی نشریات قدیم و نشریات اول مشروطیت که معمولاً یک شماره یا دو شماره درآمده بود و بعد توقیف شده بود. همه را با هم به صورت مجموعه جلد کرده بودیم توی اتاق رئیس کتابخانه. باید مطالعه می‌کردند، مثل کتاب خطی.

س: بفرمایید به نظر حضرت عالی چکار کنیم که انگیزه کتابخوانی را در نسل جوان بالا ببریم.

ج: برای جلب مطالعه کنندگان هیچ چیز بهتر از این نیست که به آنها کمک کنیم. زمانی که من کتابدار بودم، هر کس هر موضوعی را که می‌خواست من اقل در ده

کتاب می‌گشتم و پیدا می‌کردم، دفعه بعد که می‌آمد در اختیارش می‌گذاشتم. این فرد جای دیگر نمی‌رفته، حتماً می‌آمد کتابخانه مجلس، برای این که من وقتم را صرف می‌کردم برای مطالعه کنندگان، به خصوص برای دانشجویان که وقتشان کم بود و می‌خواستند پایان نامه بنویسند. الان کتابخانه مجلس جزء کتابخانه‌های بزرگ ایران است. شهرت هم دارد این کتابخانه در دنیا هم شهرت دارد. از گذشته‌ها هم مشهور بود. مثلاً کتابخانه بزرگ کپنهاک از دانمارک هر وقت می‌خواست برای کتابخانه‌ها کتاب بفرستد، همه را می‌فرستاد برای کتابخانه مجلس و می‌گفت شما تقسیم کنید بین کتابخانه‌ها. از شوروی سابق و روسیه فعلی ما خیلی تقاضای عکس و کتاب و مبادله داشتیم. میکروفیلم می‌دادند یا می‌خواستند. با کتابخانه‌های دیگر هم کم و بیش مبادله داشتیم. افراد خارجی هم خیلی می‌آمدند از سراسر دنیا از کانادا، نیوزیلند، اقیانوسیه و... می‌آمدند. قبل از بازنشسته شدن دیدم که از تمام دنیا می‌آیند و اسناد سید جمال‌الدین اسدآبادی را می‌خواهند عکس برداری کنند، خیلی تعجب کردم. انجمن‌های اسلامی کانادا، آمریکا، آلمان و... تقاضای عکس از این اسناد را داشتند. از یک خانمی که از سوئد آمده بود پرسیدم چرا این اسناد این همه خواهان پیدا کرده است. آن زمان هم هنوز دستگاه میکروفیلم نداشتیم، مجبور بودیم این اسناد را بیابوریم در دسترس بگذاریم تا عکس بردارند. گفتم اینها خراب می‌شود، آن خانم سوئدی گفت: مگر شما نمی‌دانید که قرار است یک کمربند سبز دور شوروی کشیده شود، گفتم: کمربند سبز یعنی چه. گفت: یعنی اسلام، اسلام‌بایستی دور شوروی کمونیستی را بگیرد تا بتواند کمونیسم را از بین ببرد؛ برای این، همه به این اسناد احتیاج دارند. هانری کربن مستشرق معروف فرانسوی مدت سه سال تمام هر روز می‌آمد کتابخانه و از کتاب‌های خطی استفاده می‌کرد. یادم هست که روی میرداماد و سهروردی کار می‌کرد و نسخه‌هایی را هم که می‌خواست، خانمش از آنها عکس برداری می‌کرد. یکی از کتاب‌هایی که او می‌خواست، جزء کتاب‌هایی بود که دادگستری مهر و موم کرده بود. نامه نوشتیم به دادگستری یک ماموری فرستادند قفسه‌ها را باز کرد، کتاب را داد عکس برداری کردند و دوباره گذاشت سر جایش مهر و موم کرد و رفت.

س: چرا کتاب‌ها را دادگستری مهر و موم کرده بود؟

ج: یک دعوائی کتابخانه با یک نفر داشت؛ یک شخصی آمده بود کتاب‌های خطی را فهرست کند؛ تعدادی از کتاب‌ها را عوض کرده بود. اتفاقاً من اول فهمیدم که کتاب‌ها عوض شده است. من به او کتاب می‌دادم و پس می‌گرفتم، روی شماره کنترل می‌کردم و می‌گذاشتم سر جایش. یک دفعه یک کتاب گرفتم دیدم گوشه جلدش موربانه خورده است و ما هیچ وقت کتاب موربانه خورده را در قفسه نمی‌گذاشتیم. رفتم پیش آقای امین مسئول کتاب‌های خطی گفتم من چنین کتابی را در کتابخانه مجلس ندیده‌ام، امالتیکت داخلش، مهرش، شماره‌اش و پشت جلدش و هم علامت چاپی کتابخانه مجلس درست است، ولی من یاد نمی‌آید که چنین کتابی داده باشم. شما به دفتر ثبت مراجعه کنید ببینید این کتاب

درست است یا نه. او هم دفتر ثبت را باز کرد و دیدیم که کتاب اصلی، تاریخ قدیمی و نسخه کهنه‌ای بوده و این کتاب، یک کتاب دعا است. آقای امین گفت پس باید تمام شماره‌هایی را که دادی کنترل کنی. از فردارفتم داخل یک اتاق در راهم به روی خودم بستم که کسی متوجه نشود. تمام کتاب‌هایی را که داده بودم و در حدود ۳۰۰ جلد می‌شد، همه را کنترل کردم. ۷۲ جلد از این کتاب‌ها عوض شده بود. آقای امین رفت پیش رئیس کتابخانه آقای شریفی و جریان را گفت. چون آن آدم، مشهور و شناخته شده بود و همه به او اعتماد داشتند، نمی‌شد مطلب را برملا کرد. بلافاصله رئیس کتابخانه شورای کتابخانه را دعوت کرد. در آن وقت مرحوم آقای صدراالاشرف وزیر دادگستری و عضو شورای کتابخانه بود.

ما می‌بایست یک مدرکی پیدا می‌کردیم، چون شماره و اتیکت و مهر همه این کتاب‌ها درست بود. من نگاه کردم دیدم یکی از این کتاب‌ها که عوض شده بود، دو ورق سفید اولش به هم چسبیده است. یک صبح تا ظهر طول کشید تا آن دو صفحه را باز کردم دیدم خط همین فهرست نویسی است و پشت این صفحه نوشته بود این کتاب را در هندوستان به این قیمت خریدم. از این مدرک پیدا نمی‌شد. در شورای کتابخانه آقای صدراالاشرف گفت: من این موضوع را در دادگستری مطرح می‌کنم. رئیس کتابخانه گفت: اول برویم کتاب‌های خودمان را بگیریم که از بین نرود، بعد این کار را بکنیم. به آقای امین ماموریت دادند که برود درب خانه این آقا و بگوید: یا کتاب‌ها را بدهید یا از دادگستری می‌آیند و می‌گیرند. تمام کتاب‌ها را چیده بود در کتابخانه خودش. کتاب‌ها را داد به آقای امین و آوردند؛ ولی آقای صدراالاشرف دنبالش را گرفت، کتاب‌ها را که برگرداندند، دادگستری مهر و موم کرد تا رای محکمه صادر شود، دو سال طول کشید بالاخره گفتند ایشان جنون ادواری داشتند و روی جنون این کار را کرده‌اند.

س: لطفاً از اساتید کلاس‌های کتابداری بفرمایید، فرمودید که در سال ۱۳۱۵ کسانی بودند که کتابداری آموزش می‌دادند، آیا آقای تربیت استاد کتابداری بودند.

ج: از استادهایی که در خارج تحصیل کتابداری کرده بودند و به ما درس می‌دادند، یکی آقای مهندس فریار و دیگری آقای دکتر حق نظریان که رئیس کتابخانه دانشگاه بود. یکی هم خانم دکتر سلما مقدم رئیس موزه ایران باستان (موزه ملی) بود. دیگر مرحوم محمد علی تربیت رئیس کتابخانه تربیت تبریز که تحصیل کتابداری نداشت، ولی واقعا با معلومات بود و از لحاظ تجربه کتابدار بود و زبان‌های فارسی و انگلیسی و آلمانی را خیلی خوب می‌دانست و تحصیلات کلاسیک داشت. استاد دیگرمان آقای دکتر بیانی که دکتر ادبیات و رئیس کتابخانه ملی بود. مرحوم بهمنیار هم کتاب‌شناسی خطی و تاریخ ایران به ما یاد داد.

س: الان مسئله احیای نسخ خطی و فهرست نویسی و نسخه‌شناسی تقریباً دارد کم رنگ می‌شود؛ به نظر شما برای احیای نسخ خطی چه روش‌هایی بایستی اتخاذ کنیم؟
ج: کلاس‌های کتابداری و دانشکده کتابداری باید از تجارب استادانی که باقی مانده‌اند و نسخه‌شناسی

می‌دانند استفاده کنند، چون نسخه‌شناسی واقعا کار مشکلی است و هر کسی نمی‌تواند این کار را بکند؛ مثلاً آقای ایرج افشار. من آن روز در سمینار سخنرانی‌ها را شنیدیم؛ باید از ایشان استفاده کرد.

س: یعنی یک آشتی باید بین تفکر سنتی و کتابداری جدید ایجاد شود؟

ج: کتابداری جدید به درد کتاب خطی نمی‌خورد. در امتحان آن کلاس کتابداری که سازمان ملل گذارده بود، از ما سؤال کرده بودند که چطور است که تمام کتابخانه‌های ایران به سیستم دیویی در آید و فیش کاتالوگ‌های آن به زبان لاتین نوشته شود؟ من نوشتم چنین چیزی با کتابخانه‌های ایران امکان ندارد؛ ما مطالعه کنندگانی داریم که اصلاً لاتین نمی‌دانند. کتاب‌هایی داریم که با یک شماره‌ای که دیویی به موضوع ایران داده است، نمی‌خواند؛ کتاب‌هایی داریم که حاشیه‌اش یک کتاب است و متنش یک کتاب دیگر و تاریخ و جغرافی و ادبیات همه با هم در یک کتاب هستند. ما این‌ها را زیر کدام شماره بگذاریم. اگر هم بخواهیم شماره فرعی بدهیم، می‌شود یک میلیون شماره که بایستی پشت جلد کتاب بنویسیم و این اصلاً عملی نیست. استادمان که رئیس کتابخانه ملی وین بود، ورقه مرا بلند کرد و گفت تنها ورقه‌ای که درست نوشته شده این است؛ البته ما به زبان فرانسه امتحان می‌دادیم. هر چیز جدیدی برای هر کشوری و هر کتابخانه‌ای عملی نیست. یک بار هم بورسی بود در فرانسه راجع به کتابداری. معاون وزارت فرهنگ مرا خواست و گفت: شما می‌روید آن جا و راجع به سیستم دیویی صحبت می‌شود؛ آن وقتی بود که آمریکایی‌ها آمده بودند این جا و کلاس گذاشته بودند که همه کتابخانه‌ها را به سیستم دیویی درآورند. من گفتم اگر بروم مخالفت می‌کنم او گفت پس شما نمی‌توانید بروید. گفتم: خوب نمی‌روم، چون من اعتقاد ندارم البته کتابخانه‌های تخصصی دانشکده‌ها را که در یک موضوع هستند، می‌توان دیویی کرد؛ ولی کتابخانه‌هایی عمومی را نمی‌شود.

س: سرکار خانم هیچ رده بندی دیگری هم وجود نداشت؛ آیا پیشنهادی برای گسترش سیستم دیویی مطرح شده بود؟ کاری که بعدها آقای ظاهری عراقی انجام داد.
ج: نخیر نشده بود، آن‌ها می‌خواستند کاملاً سیستم دیویی که در آمریکا بود در کتابخانه‌های ایران پیاده کنند. مقداری هم وسائل آورده بودند. یک آقای از آمریکا آمده بود و استاد کتابداری بود. به کتابخانه مجلس نوشت که این خانم را بفرستید کمک من. رفتم، هر چه خواستم به این آقا حالی کنم که شما می‌خواهید در مدرسه‌ها کتابخانه دایر کنید در حالی که در شهرستان‌ها بچه‌ها صندلی برای نشستن ندارند، نشد. کتاب‌های فارسی و لاتین را فیش کردند و فیش‌ها را چاپ کردند، گذاشتند لای کتاب هابسته‌بندی کردند و فرستادند به شهرستان‌ها. خرجی کردند که با آن می‌شد چند کتابخانه ساخت. گفتم: نمی‌خواهد بروید به شهرستان، در همین تهران بروید جنوب شهر ببینید با این کتاب‌ها که فرستاده‌اید، چه معامله‌ای شده است. بالاخره رفتند، در یک مدرسه‌ای در خیابان ری که قبلاً هم کتابخانه مدرسه آمریکایی را که به هم خورده بود، به این مدرسه

فرستاده بودند. وقتی برگشتند گفتند: که بسته‌های کتاب جدید همانطور بسته در دفتر مدرسه مانده بود. وقتی هم که سراغ کتابخانه مدرسه آمریکایی را گرفته بودند، آنها را به زیرزمینی که انبار کالاها بی‌مصرف بود راهنمایی کردند. سوال کردند آیا کسی می‌تواند از این کتاب‌ها استفاده کند، جواب دادند: کسی از این‌ها استفاده نمی‌کند. این‌ها اموال مدرسه است و این جا در انبار نگهداری می‌شود. به آن آقای استاد کتابداری گفتم این همه خرج کردید و این همه آدم را به کار کشیدید، یک کار درست و حسابی می‌کردید. البته خرج از بودجه ما نبود، از بودجه آمریکایی بود.

س: الان مفهوم شعری که شما در آغاز فرمودید برای ما کاملاً جا افتاد که "بودم آن روز من از طایفه درد کشان، که نه از تاک نشان بود و نه از تاک نشان" شما بزرگترین درس را به ما دادید که فرمودید باید دست مطالعه کننده را بگیریم و کمکش کنیم. الان در کتابخانه‌ها این مرسوم است که فهرست نویسی شده است و هر کس باید خودش هر چه را می‌خواهد پیدا کند. ج: من یک کتابدار کوچک هستم، اما وقتی در کتابخانه مجلس بودم، راهنمای تمام آدم‌ها بودم، چه وکیل مجلس و چه استاد دانشگاه و یا هر کس دیگر که احتیاج داشت. خوب این کمک می‌کند به مردم چون الان وقت‌ها بسیار کم است و راه‌ها دور. در ایران هم که کتابخانه کم است، به خصوص در تهران با وسعتی که دارد، خوب اگر کتابداری کمک کند، مردم تشویق می‌شوند که بیایند.

س: سرکار خانم راستکار ما بسیار وقت شما را گرفتیم. برای آخرین سوال بفرمایید افرادی که در زندگی شما بیشترین تاثیر اخلاقی تربیتی را داشته‌اند، چه کسانی بوده‌اند و اگر مایل هستید راجع به خانواده و فرزندانان بفرمایید؟

ج: پدر و مادرم هر دو در زندگی من بیشترین تاثیر را داشتند. آنها آدم‌های مذهبی بودند؛ پدرم هر روز صبح قرآن می‌خواند و یک آیه‌ای که مربوط به اخلاق و رفتار انسانی است، برای ما بچه‌ها ترجمه می‌کرد. چون عربی خیلی خوب می‌دانست، شعر هم می‌گفت. وی در دربار احمد شاه رئیس حسابداری بود و بعد به وزارت فواید عامه و از آن جا به وزارت صناعت منتقل شد و بعد رئیس کارخانه سیمان شد. اولین کارخانه سیمانی که در حضرت عبدالعظیم (شهرری) آوردند، پدرم رئیس آن جا شد و بعد هم بازنشسته شد. ما راستگوی، وظیفه‌شناسی و وجدان کار را از پدرمان یاد گرفتیم. البته راجع به عبادات، مادرم ما را راهنمایی می‌کرد. من سه فرزند دارم. پسر بزرگم دکتر اورولوگ است در آلمان زندگی می‌کند در آن جا ازدواج کرده است و الان هم بازنشسته شده است. پسر دیگرم مهندس شیمی است و در یک شرکت وابسته به شرکت نفت کار می‌کند. دخترم فوق لیسانس فیزیک از آمریکا است در موسسه ژئوفیزیک دانشگاه کار می‌کرد، ولی از وقتی ازدواج کرد و بچه دار شد، دیگر کار نمی‌کند و خانه دار است. خودم فعلاً تنها زندگی می‌کنم. ضمن تشکر از این که وقت گرامی تان را در اختیار ما گذارید و اظهار خوشوقتی از این که در خدمتان بودیم، برای شما آرزوی سلامت و طول عمر می‌کنیم.